

نگاهی به کتابخانه‌ی کوچک
اما پر امید روستایی
در سیستان و بلوچستان

کتاب خوانی زیر درختان چریش

۱۴ ۵



ISSN 1735-5745

ویژه‌ی نوجوانان، سال بیستم، شماره‌ی ۹۹۲، پنج‌شنبه ۱ خرداد ۱۳۹۹، ۲۷ رمضان ۱۴۴۱، ۲۱ مه ۲۰۲۰، ضمیمه‌ی شماره‌ی ۷۹۴۸ همشهری

گفت‌وگو با «کریس پرن»،
نویسنده و کارگردان
انیمیشن «خانواده‌ی ویلویی»

همه چیز از زاویه‌ی دید یک گربه!

بیش از دو دهه است که «کریس پرن» در صنعت انیمیشن فعالیت می‌کند، اما پیش از انیمیشن «ویلویی‌ها» یا «خانواده‌ی ویلویی»، فقط انیمیشن «ابری با احتمال بارش کوفته‌قلقلی ۲» را به‌عنوان کارگردان در کارنامه داشت. او که طراح و انیماتور شگفت‌انگیز است، این بار اثر «لوئیس لوری»، نویسنده‌ی مشهور ادبیات کودکان و نوجوانان را به انیمیشن تبدیل کرده است.

بخش این انیمیشن که برای شبکه‌ی نمایش خانگی ساخته شده بود، از سوم اردیبهشت در سایت «نتفلیکس» آغاز شده و این روزها سایت‌های «نماوا» و «فیلیمو» هم در ایران، نسخه‌ی دوبله‌ی این انیمیشن را در اختیار کاربران خود گذاشته‌اند تا ما هم مثل بقیه‌ی کشورها در این روزهای خانه‌نشینی این انیمیشن زیبا را ببینیم. به همین مناسبت برای شهرفرنگ این شماره، گفت‌وگویی را با کریس پرن برایتان انتخاب کرده‌ایم تا بیش‌تر با شکل‌گیری این انیمیشن زیبا آشنا شوید.

ادامه در صفحه‌ی ۸ >>

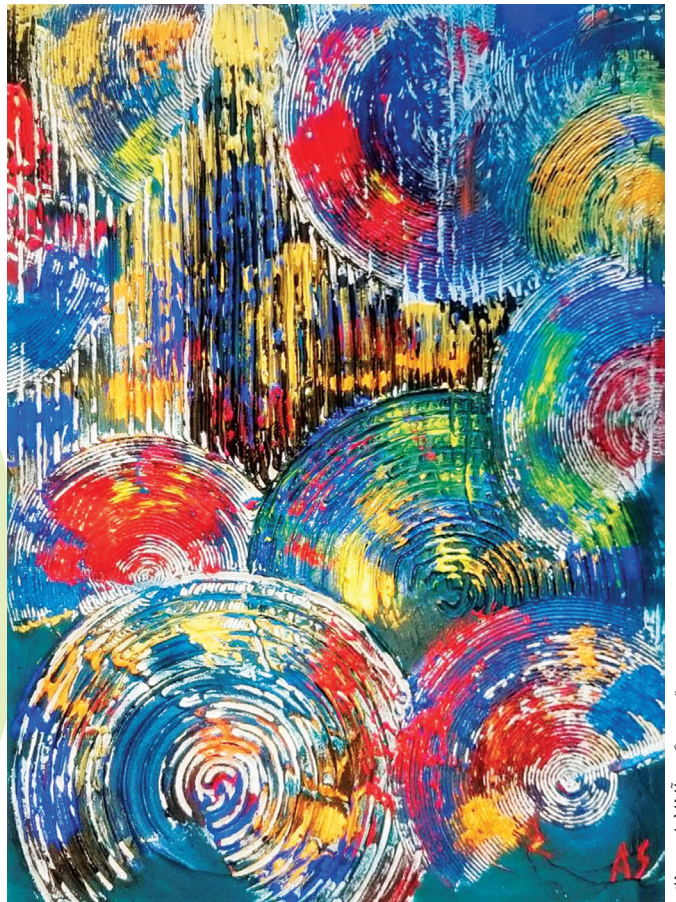


زندگی یک دایره است!

در آستانه‌ی عید فطر

خانه‌ی فیروزه‌ای

قانون دنیا این طور است که هر آغازی پایانی دارد. ما یک ماه است که بیش‌تر از همیشه با تو هستیم. نمی‌دانم چه نیرویی در روزهای ماه رمضان است که وقتی فکرهایمان را راها می‌کنیم به آسمان تو می‌رسیم. آسمانی که گفته بودی درهایش در این روزها باز است. راستی که چه تعبیر زیبایی به کار برده‌ای. من هم این تعبیر را با قلبم احساس کرده‌ام. من در این ماه با تو از خواستنی‌هایی که ستاره‌های آسمان تو می‌دانم اجابت می‌شوند. می‌توانم تصور کنم چه طور، از آسمانی‌هایی که می‌تواند نقطه‌ی آغازی تازه باشد. این یعنی هر پارانمی هر آغازی پایانی دارد و هر پایانی می‌تواند نقطه‌ی آغازی تازه باشد. برای همین است که بازگشت به ذات است. نعمتی پس می‌دهد. ماه رمضان با عید فطر تمام می‌شود و عید فطر، خود، فرصتی برای بازگشت به ذات است. نعمتی پس از نعمتی دیگر. حالا می‌دانم زندگی روی یک خط پیش نمی‌رود. زندگی روی یک دایره‌ی بزرگ حرکت می‌کند. برای همین است که پایان‌ها به آغازهای تازه وصل شده‌اند. برای همین است که بارها و بارها فرصت‌های خاص نصیبمان می‌کنی. فطر، جشنی بزرگ برای همه‌ی مایی است که در رمضان سعی کردیم تو را بیش‌تر از قبل بشناسیم و به تو نزدیک‌تر شویم. من بارها از تو خواسته‌ام که دوستانم داشته باشی و این فرصت را بدهی که بتوانم عمیقاً دوست داشته باشم. حالا می‌دانم این فرصت را با هدیه دادن فطر به مگر غیر از این است؟ هر کس پس از یک ماه بندگی کردن به فطرت خود برگردد و آن وقت در می‌یابد کسی را که از او روح و جان گرفته عمیقاً دوست دارد؟



تصویرگری: آناشایم چوناک

نامزدهای کانون پرورش فکری برای جایزه‌ی آسترید لیندگرن

یک نویسنده و هزار کتابخانه

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، نامزدهای خود را برای جایزه‌ی جهانی یادبود آسترید لیندگرن در سال ۲۰۲۱ اعلام کرد. به گزارش اداره‌ی کل روابط عمومی و امور بین‌الملل کانون پرورش فکری، «حمیدرضا شاه‌آبادی» به‌عنوان نویسنده‌ی کتاب‌های کودک و نوجوان و کتابخانه‌های سیار روستایی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در بخش ترویج کتاب‌خوانی، به‌عنوان نامزد دریافت این جایزه معرفی شدند. جایزه‌ی جهانی یادبود آسترید لیندگرن، از بزرگ‌ترین جایزه‌های جهانی ادبیات کودک و نوجوان در جهان است که از سوی دولت سوئد به‌مناسبت گرامی داشت آسترید لیندگرن، نویسنده‌ی محبوب سوئدی و صاحب کتاب‌هایی چون «پی‌پی جوراب بلند» و «کارلوس روی پشت‌بام» اهدا می‌شود. هدف از اهدای این جایزه، تقویت سطح کیفی ادبیات کودک و نوجوان و ارتقای حقوق کودکان در جهان است و هر ساله بیش از ۶۰ کشور از سراسر دنیا در این مسابقه شرکت می‌کنند. بر همین اساس، هیئت‌های معرفی نامزدهای جایزه‌ی سال ۲۰۲۱ میلادی را از ایران کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، شورای کتاب کودک، مؤسسه‌ی پژوهشی تاریخ ادبیات کودک و انجمن نویسندگان کودک و نوجوان تشکیل می‌دهند و هر کدام نامزدهای خود را به دبیرخانه‌ی این جایزه معرفی می‌کنند.



خبر

چهارمین جشنواره‌ی «مادران قصه‌گو» در حال برگزاری است

مادران قصه‌گو از کرونا می‌گویند

چهارمین جشنواره‌ی «مادران قصه‌گو» امسال با بخش تازه‌ی کرونا در حال برگزاری است. مادران قصه‌گوی ایرانی تا ششم خرداد فرصت دارند قصه‌های خود را به شکل ویدیوهای کوتاه برای جشنواره ارسال کنند. به گزارش هفته‌نامه‌ی دوچرخه، این جشنواره برای نخستین بار در سطح ملی و با توجه به شیوع بیماری کرونا با استفاده حداکثری از ظرفیت فضای مجازی برگزار می‌شود. پوستر این جشنواره چندی پیش با حضور «مصطفی رحماندوست» رونمایی شد. «سید احمد موسوی»، دبیر چهارمین جشنواره‌ی مادران قصه‌گو می‌گوید: «افزوده شدن بخش ویژه‌ی قصه‌های کرونایی در این دوره از جشنواره یکی از ویژگی‌های این دوره است. علاوه بر این بخش قصه‌های قرآنی، قصه‌های بومی محلی، قصه‌های آزاد با موضوع‌های دل‌خواه از بخش‌های دیگر این جشنواره هستند».

موسوی درباره‌ی بخش ویژه‌ی قصه‌های کرونایی می‌گوید: «شاخص اصلی این بخش در قصه‌پردازی، خلاقیت مادران قصه‌گو در بیان قصه‌هایی نو و خلاقانه برای کودکان با محتوای اصلی مبارزه با ویروس کرونا، هم‌دلی و اتحاد برای شکست این ویروس و آگاه‌سازی کودکان از خطرات و نحوه‌ی مقابله با آن است. هم‌چنین تجلیل و تکریم مدافعان سلامت و تبیین زحمات این عزیزان در قالب قصه، یکی از موضوع‌های اصلی این بخش است».

مدت زمان فیلم نباید بیش‌تر از ۱۰ دقیقه باشد. برای اطلاعات بیش‌تر به این سایت مراجعه کنید. www.madran-q.farhangsara.ir یا با شماره‌ی ۰۶۵-۷۰۶۲۰۷۰۶۶ تماس بگیرید.



همشهری

گروه ضمائم همشهری ناشر نشریات:

دوچرخه، استان‌ها، محله

نشانی: تهران، خیابان ولی عصر

نرسیده به پارکوی، کوچه‌ی تورج

شماره‌ی ۱۴، روزنامه‌ی همشهری

(طبقه‌ی پنجم: دوچرخه)

تلفن: ۰۲۳۰۲۳۱۰۰

(صفحه‌آرا)، ابراهیم رستمی عزیزی (مسئول هماهنگی) و با

سیاس از بخش‌های مختلف روزنامه‌ی همشهری

صندوق پستی دوچرخه: ۵۴۴۶-۱۹۳۹۵

تلفن: ۲۳۰۲۳۵۳۴ / نامبر: ۲۳۰۲۳۵۹۱

پست الکترونیکی: docharkkeh@hamshahri.org

دوچرخه را آنلاین بخوانید:

@docharkkeh_weekly

newspaper.hamshahronline.ir

hamshahronline.ir/service/Children

سر دبیر: فریبا خانی

تحریریه: شیوا حریبری (چشمه‌ها)، نفیسه

مجیدی زاده (دماستخ)، سیدسروش طباطبایی پور

(مدیر داخلی نشریه)، علی مولوی (شهر فرنگ و

چرخ فلک)، پگاه شفتی (لوح‌نقاره‌ای)، یاسمن رضائیان

(خانه‌ی فیروزه‌ای)، حسین تولایی (شعر)، نیلوفر

نیک‌بنیاد و محمود اعتمادی (عکس)

آتلیه: علی مولوی (مدیر هنری)، علیرضا صفری



ضمیمه‌ی هفتگی روزنامه‌ی همشهری

ویژه‌ی نوجوانان

سال بیستم، شماره‌ی ۹۹۲

پنجشنبه ۱ خرداد ۱۳۹۹

صاحب امتیاز: مؤسسه‌ی همشهری

مدیر مسئول: مهران کریمی

معلم خصوصی دوچرخه از دایره می‌گوید:

گیردانه!

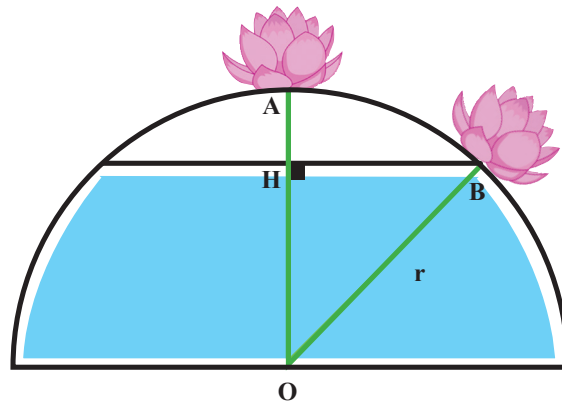
● سیدسروش طباطبایی پور

به طبیعت که نگاه کنی، تادلت بخواهد دایره و مستطیل و لوزی می‌بینی که از سر و کله‌ی هم بالا رفته و جهان اطراف ما را تشکیل داده‌اند. انگار جهان اطراف ما، بیش‌تر از آن‌که فیزیک و شیمی و تاریخ باشد، هندسه است. در این فضای کم، به روش حل دو مسئله به شکلی دقیق می‌پردازیم؛ روشی که اگر در حل دیگر مسئله‌های این درس هم به آن توجه شود، این مبحث را برایمان شیرین و دست‌یافتنی خواهد کرد. قبل از هر چیز، باید به هم یادآوری کنیم که این درس، از دو بخش اثبات قضایا و حل مسئله تشکیل شده. قضایا، قرارهای ثابتی است که یک هندسه‌دان، با توجه به آن‌ها، امکان حل مسائل را فراهم می‌کند. پس شما هم قبل از تسلط به حل مسائل، باید به قضایا و اثبات آن کاملاً مسلط شوید. حالا اصول حل مسئله را با ذکر دو مثال، بررسی خواهیم کرد. قبل از هر چیز از «امیر حکمت تقی‌زاده»، دبیر هندسه، تشکر می‌کنیم که در تهیه‌ی این مطلب به ما کمک کردند.



مسئله‌ی اول (نیلوفری)

آبی را در نظر بگیرید که ساقه‌اش درست از کف مردابی روئیده و طبق شکل، ۳۰ سانتی‌متر از سطح آب بالا آمده. حالا در نظر بگیرید که بادی از سمت چپ به راست بوزد و گل نیلوفر ما را ۱۵۰ سانتی‌متر آن طرف‌تر تا سطح آب (نقطه‌ی B) خم نماید. لطفاً عمق مرداب را بیابید؟



پیشنهاد: لطفاً قبل از بررسی پاسخ، مسئله را خودتان حل کنید، سپس به پاسخ نگاه کنید!

پاسخ) قدم اول در حل چنین مسائلی آن است که مسئله را به صورت ریاضی مدل کنیم.

معلوم: الف) عمق آب را در شکل، به رنگ آبی در نظر می‌گیریم.

ب) $AH=30$

ج) $HB=150$

د) زاویه‌ی H ، ۹۰ درجه است.

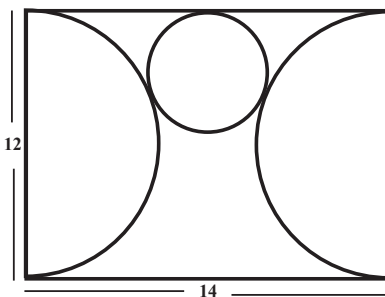
ه) طول $OA=OB$ چون هر دو شعاع دایره هستند.

مجهول: $OH=?$

راه حل: OB را r فرض می‌کنیم. طبق فرض، چون $OA=OB$ ، پس می‌توان رابطه‌ی زیر را نوشت: $r-30=OH$

حالا اگر مثلث قائم‌الزاویه‌ی HBO را در نظر بگیریم، ما همه‌ی اضلاع آن را داریم و چون مثلث،

مسئله‌ی دوم) روی عرض‌های مستطیلی به ابعاد ۱۴ و ۱۲ سانتی‌متر، دو نیم‌دایره بنا شده‌است. شعاع دایره‌ی مماس با طول مستطیل و دو نیم‌دایره را محاسبه کنید؟



پاسخ) قدم اول در حل چنین مسائلی آن است که مسئله را به صورت ریاضی مدل کنیم.

معلوم: الف) از آن جایی که عرض مستطیل، برابر قطر نیم‌دایره‌ها است، پس شعاع هر دایره شش سانتی‌متر است.

ب) قضیه‌ی داشتیم که وقتی مرکز دو دایره‌ی مماس بر هم را با خطی به هم وصل کنیم، آن خط از نقطه‌ی تماس آن‌ها خواهد گذشت.

ج) در مورد دایره‌ای که بر خطی مماس هست هم می‌دانیم که اگر از مرکز دایره به نقطه‌ی مماس، خطی بکشیم، آن خط بر آن نقطه عمود خواهد شد.

ضلعی $AODE$ مستطیل است. برای اثبات مستطیل بودن آن، باید بگوییم که خودمان از نقطه‌ی O بر D ، خطی عمود کردیم. پس زاویه‌ی D نود درجه است. چون مستطیل اصلی، زوایای نود درجه دارد، پس زاویه‌ی E هم نود درجه است. قبلاً اثبات کردیم که A هم نود درجه است. پس طبق تعریف، چهارضلعی $AODE$ چون سه زاویه‌اش نود درجه است پس مستطیل است. به همین ترتیب می‌توان اثبات کرد که چهارضلعی $ABCO$ هم مستطیل است، حالا باید ثابت کنیم که دو مستطیل $AODE$ با $ABCO$ برابر است. برای اثبات این موضوع، اندازه‌ی AO را r در نظر می‌گیریم. چون دو مستطیل، عرض‌های یکسان دارند، پس می‌توانیم نتیجه بگیریم که $ED=r$ و $BC=r$. با این فرض، چون می‌دانیم که $BF=6$ است، پس می‌توانیم نتیجه بگیریم که $CF=r-6$. هم‌چنین چون شعاع دایره‌ها هم شش سانتی‌متر است، می‌توان نتیجه گرفت که $FO=r+6$ و هم‌چنین $ZO=r+6$

حالا به مثلث‌های قائم‌الزاویه‌ای که ساخته شده توجه کنید. هر دو تری مساوی $(r+6)$ و یک ضلع برابر $(r-6)$ دارند. پس دو مثلث ZDO و FCO در حالت وتر و یک ضلع، با هم هم‌نهشت هستند، پس اجرای متناظرشان با هم برابر است. یعنی دو ضلع $DO=CO=7$. پس می‌توانیم نتیجه بگیریم که دو

پاره خط $EA=AB=7$ هم با هم برابرند. حالا برای به‌دست آوردن r ، رابطه‌ی فیثاغورث را درباره‌ی یکی از مثلث‌ها می‌نویسیم:

$$(r+6)^2 = (r-6)^2 + 7^2$$

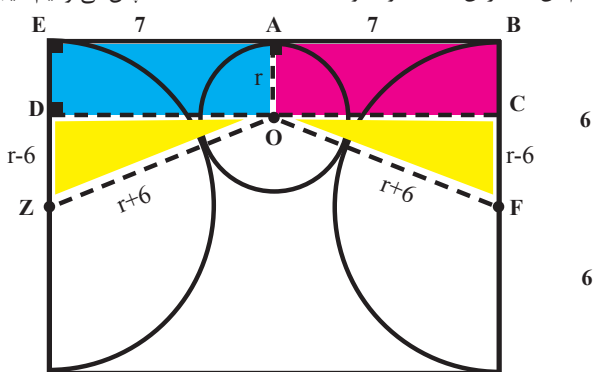
$$36 + r^2 + 12r = 49 + 36 + r^2 - 12r$$

$$24r = 49$$

$$r = 2/041$$

د) باید تلاش کنیم در شکل، مثلث‌هایی قائم‌الزاویه بیابیم و از رابطه‌ی فیثاغورث به جواب برسیم. ابتدا باید ثابت کنیم که نقطه‌ی A وسط پاره خط طول مستطیل است. البته از شکل تقریباً مشخص است اما در هندسه نباید موضوعی را بدون اثبات پذیرفت.

ابتدا از مرکز O بر عرض مستطیل، خطی عمود می‌کشیم. حالا اگر ثابت کنیم که چهار



آزمون آنلاین! رنگ‌تفریح

موبایل سپهر: آقای مدیر! این دیگه چه توقعیه که از من دارین؟
مدیر: لازم نیست کار عجیبی بکنی. فقط آگه سپهر در حین آزمون آنلاین در خانه، از کتاب و جزوه استفاده کرد، لطفاً هنگ کن! همین!

سال ۱۳۹۸، نامزد دریافت جایزه شدم.»

برای تمام و ششام‌ها

ناحیه‌ی بلوچستان، منطقه‌ای وسیع و کوهستانی است که حد شمالی آن کویر لوت و حد جنوبی آن دریای عمان است و البته مرزهای طولانی آبی و خشک با کشورهای افغانستان، پاکستان و کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس دارد. فعالیت‌های کتاب‌خوانی عبدالقادر بلوچ، نویسنده‌ی زیادی را با روستای و ششام‌دری، جایی بین کویر و دریا آشنا کرد.

او می‌گوید: «وقتی فعالیت مادر کشور دیده شد و با نویسندگان ارتباط گرفتیم، آن‌ها به ما کتاب هدیه کردند و الان بیش از هزار جلد کتاب داریم. چندماه بعد کتاب‌خانه‌ی مدرسه را راه‌اندازی کردم.

کتاب‌ها که زیاد شد، خسیسی نکردیم و به روستاهای دیگر و شهرستان‌هایی هم که به کتاب علاقه‌مند بودند، کتاب‌رسانی کردیم.» در صفحه‌ی اینستاگرام او می‌خوانیم که اعلام کرده فعالیت‌های خود را برای ترویج و توزیع کتاب در هر ۲۳ روستای و ششام‌دری می‌دهد و سبب کتاب را به کشاورزان، مغازه‌داران و صیادانی می‌فرستد که دوماه در دریا هستند.

در روزهای کرونا

البته این روزها به خاطر کرونا، کتاب‌خانه‌ی روستای و ششام‌دری تعطیل شده، اما کتاب‌خوانی تعطیل نیست. آن‌ها کتاب‌ها را ضد عفونی کرده و به صورت بهداشتی به در خانه‌ها می‌رسانند و هر شب بچه‌ها کتابی را که در خانه دارند، می‌خوانند و در گروه مجازی‌شان منتشر می‌کنند.



هنوز هم کتاب‌خانه تعطیل است، اما کتاب‌خواندن در خانه‌ها جاری است. حالا کانال تلگرام کتاب‌خانه، هر روز کرونانویسی دارد و اعضای کتاب‌خانه تجربه‌های گوناگون خود را از روزهای قرنطینه به اشتراک می‌گذارند.

به مدرسه برگرد

فکرش را بکن وقتی نوجوانی ساکن این روستا هستی و ترک تحصیل کرده‌ای، کسی در خانه‌تان را بزند و تو را به مدرسه برگرداند و حالا برایت کتاب‌های کنکور بیاورد و برایت رؤیا بسازد.



نگاهی به کتاب‌خانه‌ی کوچک، اما پر امید روستایی در سیستان و بلوچستان

کتاب‌خوانی زیر درختان چریش

● نفیسه مجیدی‌زاده

پس انداز داشتیم. رفتم رنگ خریدم و آن اتاق را رنگ زدیم و کارم را شروع کردم. اتاق کوچک بود؛ سه متر در دو متر. برای همین بچه‌ها را گروه‌بندی کردیم. بعد فعالیت‌ها را در فضای مجازی منتشر و با نویسندگان مطرح ارتباط برقرار کردم و فعالیت‌ها گسترده‌تر شد. تا این که در ششمین جشنواره‌ی مروجان کتاب در

شیریش کارم را شروع کردم. درخت چریش از درخت‌های بومی منطقه‌ی ماست و بومی‌ها به آن شیریش می‌گویند. کتاب‌ها را دو نویسنده برایم فرستاده بودند؛ «نسیم نوروزی» از اصفهان و «فرهاد حسن‌زاده» از تهران. کتاب‌های «نامه‌هایی به خدا خوشگله»، «ترانه‌ی بلوط» از نسیم نوروزی و «هویج‌بستنی»، مجموعه کتاب‌های «کوتی کوتی»، «هستی» و «زیبا صدایم کن» از فرهاد حسن‌زاده.

۵۰ هزار تومان و دیگر هیچ!

بلوچ می‌گوید: «به ارگان‌های گوناگونی رفتم. خیلی تلاش کردم و نشد. حتی به وزیر ارشاد نامه نوشتم؛ هم از طریق پست و هم مجازی؛ اما جواب نگرفتم. دل شکسته شدم و برای همین با توانایی خود شروع کردم. اتاق فرسوده‌ای داشتیم که برای مخابرات بود، اما تلفن‌های خانگی و همراه که آمد، آن اتاق جمع شد. ۵۰ هزار تومان



وقتی کارش را شروع کرد، گل‌های درختان چریش ریخته بودند و تابستان آمده بود. روزهای آخر بهار سال ۱۳۹۸، زیر سایه‌ی درخت بزرگ چریش نشست و برای بچه‌های روستا کتاب خواند و بعد کتاب‌ها را امانت داد و ماجرای کتاب‌خانه‌ی روستای «وششام‌دری» آغاز شد.

برای رسیدن به و ششام‌دری باید به استان سیستان و بلوچستان برویم؛ درست در ۲۵ کیلومتری بندر چابهار. منطقه‌ی و ششام، ۲۵ روستا دارد که ۲۳ تا آن‌ها پیشوند و ششام دارند و بزرگ‌ترین روستای منطقه، و ششام‌دری است.

تو می‌توانی نوجوانی از این روستا باشی، ترک تحصیل کنی و به جای پدر برای صید به دریا بروی یا در خانه کنار مادر سوزن‌دوزی کنی. خیلی از دوستان ترک تحصیل کرده‌اند. این‌جا ترک تحصیل امری عادی است؛ آن قدر عادی که «عبدالقادر بلوچ» کار و زندگی‌اش را گذاشت تا به بچه‌های روستایش کمک کند. یک جفت کفش آهنی پوشید و راهی اداره‌ها شد. به هر جا توانست سر زد به هر جا توانست نامه نوشت؛ حتی به وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی. در نهایت هم دل شکسته راهی روستایش شد تا کاری کند، کارستان!

آغاز در تابستان

بلوچستان دو فصل دارد؛ زمستان در ماه‌های آذر، دی و بهمن با دمای معتدل و خنک و ماه‌های دیگر سال، تابستان. وقتی با او تلفنی صحبت می‌کردم، صدای باد همراه صدایش می‌آمد و من ناخودآگاه چشم‌مان را جمع می‌کردم؛ انگار باد و آفتاب تند منطقه، چشم‌ها را می‌زد!





درختان و حیوانات را بدانیم و نتیجه‌اش را هم دیدم.

مثلاً در روستای ما گاندو (تمساح پوزه کوتاه) وجود ندارد، ولی ما در فعالیت‌های محیط‌زیستی مان به بچه‌ها گفتیم حافظ محیط‌زیست باشند و حیوانات را آزار ندهند. در بارندگی‌های امسال نمی‌دانم چه‌طور شد که یک گاندو به روستای ما آمده بود. بچه‌هایی که قبلاً با دیدن حیوان وحشی حمله می‌کردند، این‌بار حیوان را اذیت نکرده و بزرگ‌ترها را خبر کردند. ما با بخش‌داری و اداره‌ی محیط‌زیست تماس گرفتیم و آمدند گاندو را بردند و حساسی از اهالی روستای ما تشکر کردند و این جای بسی خوشحالی دارد.

به بچه‌ها یاد دادم زیاده نریزند و با هم پاک‌سازی معابر را در سطح روستا انجام دادیم و روستای ما از نظر بهداشتی تمیز است.»

در نوشته‌های بلوچ می‌بینیم که نکته‌های بهداشتی برای مسواک‌زدن و



که معمولاً اطراف آن‌ها درخت و فضای سبز وجود دارد. متأسفانه اهالی عادت داشتند گنجشک‌ها را شکار کنند. این‌جا بود که بلوچ فعالیت‌های محیط‌زیستی‌اش را هم شروع کرد.

او از فعالیت‌هایش می‌گوید: «در فعالیت‌های محیط‌زیستی، بچه‌ها را با پرندگان آشنا کردم و گفتیم این‌ها را اذیت نکنید و در کنار کار کتاب، حامی محیط‌زیست هم باشید. قدر آب و

بلوچ می‌گوید: «بعد از فعال شدن کتاب‌خانه، با ریش سفیدها رفتیم محل زندگی دخترهایی که ترک تحصیل کرده بودند و بسیاری از آن‌ها به تحصیل برگشتند. قبلاً دختری تا پنجم ابتدایی درس می‌خواندند، اما حالا مدرسه‌ی دوره‌ی اول متوسطه‌ی دخترانه هم راه‌اندازی شده است.

حالا هم در زمینه‌ی کنکور فعالیت می‌کنیم و دو دختری که قبلاً ترک تحصیل کرده بودند و با فعالیت ما به دوره‌ی دوم متوسطه آمدند، امسال کنکور یاد و ما با آموزشگاه‌های کنکور تماس گرفتیم و برای این دخترها مشاوره گرفتیم. آن‌ها برای کنکور آماده می‌شوند تا ان‌شاءالله به دانشگاه بروند و برگردند به این روستا کمک کنند.»

حامیان محیط‌زیست

این منطقه بادهای موسمی، رگبارهای سیل‌آسا و رطوبت زیادی دارد و از آن‌جا که حداقل دما به‌ندرت به صفر درجه‌ی سانتی‌گراد می‌رسد، رویش گیاه در اراضی آبی تقریباً در تمام طول سال ادامه دارد. مردم این روستا آب آشامیدنی و بهداشتی ندارند و از آب‌های «هوتگ» استفاده می‌کنند. هوتگ‌ها همان گودال‌ها یا دریاچه‌های خیلی کوچک‌اند

پوشیدن لباس تمیز و... هم آموزش داده شده است. آن‌ها هم چنین از مکان‌های تاریخی روستایشان بازدید می‌کنند و به تماشای خانه‌های با قدمت ۱۵۰ سال و بیش‌تر می‌روند. دو درخت کنار هم دارند که قدمتشان بیش از ۳۰۰ سال است.

مطالبات بچه‌ها بالا رفته

براساس سرشماری سال ۱۳۹۵، این روستا ۶۶۵ نفر جمعیت دارد و الان



۲۰۰ دانش‌آموز در این روستا مشغول به تحصیل هستند که همگی عضو کتاب‌خانه هستند.

بلوچ می‌گوید: «به‌خاطر فعالیت‌های فرهنگی و کتاب‌خوانی، بچه‌ها روز به روز رشد می‌کنند. این‌ها که اصلاً کتاب غیردرسی نمی‌شناختند، حالا از تخیل خودشان داستان خلق می‌کنند.

ما با کل نویسندگان کشور ارتباط داریم. داستان‌هایشان را برای نویسندگان می‌فرستیم و آن‌ها نظر می‌دهند. هم چنین بچه‌ها کتاب نویسندگان را می‌خوانند و نقد می‌نویسند. ما نقدها را برای نویسندگان می‌فرستیم. بچه‌ها خیلی انرژی می‌گیرند و خیلی برایشان خوشایند است.

حالا همین کودکانی که قبلاً حتی نمی‌توانستند درست صحبت کنند، حالا مطالبه‌گر شده‌اند و اگر مسئولی بیاید، حرف می‌زنند و خواسته‌هایشان را می‌گویند. هم مردم رشد کرده‌اند، هم کودکان و نوجوانان.

وقتی مسئولان برای بازدید از روستای ما آمدند، جوانان ما مشکلاتشان را گفتند و مسئولان قول داده‌اند برای جوانان زمین فوتبال چمن راه‌اندازی شود و برای کودکان هم پارک. کودکان و نوجوانان به شادی نیاز دارند.»

**سپین سلام
جیم جواب!**

نمودار صعودی!

فاطمه‌سادات اخوت، کارشناس ارشد روان‌شناسی

سؤال: سلام خانم مشاور.

از نیمه‌ی بهمن که مدارس به‌خاطر کرونا تعطیل شد، من و دوستانم بسیار خوشحال بودیم که می‌توانیم فعلاً از زیر بار درس و مدرسه خلاص شویم؛ اما به مرور زمان و با اخباری که از مدرسه می‌رسید، تازه فهمیدیم که اوضاع پیچیده‌تر از آن است که فکر می‌کردیم و باید همان درس‌ها را به‌شکلی مجازی دنبال کنیم که آن هم مشکلات خاص خودش را دارد. در همین روزها، من و دوستانم دچار اضطراب شدیدی شدیم که حتی گاهی مانع از درس خواندنمان می‌شود. با توجه به این‌که امتحانات در پیش است لطفاً راهنمایی کنید.

ک. طالبی از تهران

جواب: دوست من سلام!

آیا می‌دانستی که اضطراب و همه‌ی احساسات دیگر روی یک نمودار قرار دارند که از صفر تا ۵۰ و سپس تا ۱۰۰ درجه‌بندی شده‌اند. اضطراب همیشه هم بد و غیر مفید نیست، بلکه اضطراب در حد متوسط (۵۰) و اطراف آن می‌تواند حتی مفید و سازنده هم باشد و امکان برنامهریزی به‌موقع را به ما بدهد. آن زمان که تو و دوستانت بی‌خیال درس و مدرسه شده‌بودید، در واقع اضطراب خود را از درس به نزدیک صفر رسانده بودید که اتفاقاً با این‌که به‌ظاهر لذت‌بخش است، اما در واقع تو را از مسئولیت‌پذیری و توجه به انجام وظایف دور می‌کند.

اما این‌روزها که نگرانی زیادی را تجربه می‌کنید؛ یعنی اضطرابتان به حدود ۱۰۰ رسیده که باز هم نمی‌تواند برای شما مفید باشد. پس در قدم اول بهتر است سعی کنی از اضطرابت کم کنی و آن را در حد متعادل (۵۰) نگه داری تا هم برای انجام به‌موقع تکالیف و کارهای مفید، انگیزه داشته باشی و هم با حد بالای نگرانی، موجب ناامیدی و فرار از برنامهریزی مناسب برای امتحانات را فراهم نکنی. در شماره‌ی بعد، به راه‌های کاهش اضطراب اشاره خواهیم کرد.





خورشید همه جا را روشن کرده بود!

● لعیازاری

نورا برداشت. دایه‌ی علی دست‌های هم‌زمش را گرفته بود که می‌لرزید. زهرا و مریم عیدی‌شان را گرفتند. دایه‌ی علی آغوشش را به‌روی آن‌ها باز کرد و گونه‌هایشان را بوسید. مادر، سرنگ و سمونو را به‌طرف دایه‌ی علی گرفت. «داداش، امتحان کن بین سمونوی امسال خوب شده؟»

چشم‌های زهرا داستان دایه‌ی علی را دنبال کرد. سمونو را داخل سرنگ کشید و طرف دهانش برد و به‌سختی قورت داد. چشم‌های دایه‌ی علی شکفت. «خیلی شیرین و خوش مزه شده آجی.»

زهرا به‌طرف پنجره رفت و دستش را روی تمام شکلک‌ها کشید و پاک کرد. «مریم، بیا ببین... داره خورشید در می‌آد.»

سؤالی ته قلبش از سال قبل مانده بود. برگشت و به صورت مهربان دایه‌ی علی نگاه کرد. بعد انگار تصمیمش را گرفته باشد پرید توی بغلش. «سرنگ هم جزء سین‌های هفت‌سینه؟» این را توی دلش گفت و صورت دایه‌ی علی را بوسید. خورشید همه جا را روشن کرده بود.

بسته و تنگ ماهی قرمز توی دستش بود. پدر و دایه‌ی علی وارد اتاق شدند. زهرا پرید جلو.

– سلام دایه جونم... چرا دیر کردی؟
– سلام عزیزم... دیدی که به قولم عمل کردم و او دمدم.

تنگ ماهی را دست زهرا داد و به‌طرف آقای سرمدی رفت. زهرا تنگ ماهی را توی سفره گذاشت. آقای سرمدی خندید و خنده تمام صورتش را گرفت.

دایه‌ی علی گفت: «سلام رفیق داغون من.»

صدای دایه‌ی علی به‌سختی شنیده می‌شد، اما چشمانش بلند می‌خندید. همه دور سفره‌ی هفت‌سین جمع شده بودند و دست‌ها را برای دعا بلند کرده بودند. اشک، چشم‌های نرگس خانم و مادر را محاصره کرده بود. زمزمه‌ی یامقلب‌القلوب... همه جا پیچیده بود. صدای تیک‌تاک ساعت از رادیو شنیده می‌شد. آغاز سال و بعد صدای شیپور. همه عید را به‌هم تبریک گفتند. پدر از لای قرآن اسکناس‌های

پدر لبخند زد و گفت: «خانوم، مهمون داریم... لطفاً کنار سفره‌ی هفت‌سین جا بنده‌از. مادر هم لبخند زد: «بفرمایین، قدمشون روی چشم.»

آقای سرمدی بی‌رمق بود. فقط می‌شد کمی خوشحالی در ته چشمانش دید. نرگس خانم و مریم هم وارد شدند. سلام کردند. زهرا، زود دست مریم را گرفت. مریم پیراهن صورتی‌اش را به‌تن داشت که فقط در مهمانی‌ها می‌پوشید.

زهرا چندبار به مریم گفته بود که این پیراهن را خیلی دوست دارد. نرگس خانم با خجالت با مادر تعارف می‌کرد. پدر جای آقای سرمدی را درست می‌کرد و بالش را پشتش قرار می‌داد تا بتواند از پنجره حیاط را ببیند. زهرا و مریم کنار پنجره روی بخار شیشه، شکلک می‌کشیدند و می‌خندیدند. پدر رادیو را روشن کرد. وضو گرفت و سر سفره‌ی هفت‌سین کنار آقای سرمدی نشست.

قرآن را باز کرد. چند آیه خواند. زنگ در به صدا درآمد. پدر در را باز کرد. دایه‌ی علی بود. زهرا از پشت پنجره دید دایه‌ی علی دو تا شال گردن را محکم به دور گردنش

فرو خورد. «خوب می‌شه دخترم، براش موقع تحویل سال دعا کن.» به‌طرف زهرا برگشت و لبخند زد: «بگو ببینم تا لحظه‌ی تحویل سال چه قدر مونده؟» زهرا پرید توی اتاق و نگاهی به ساعت انداخت.

– ۲۰ دقیقه مامان جون... وای... چرا دایه‌ی علی دیر کرد؟ نکنه نیاد؟

– می‌آد دخترم... ببین تو سفره‌ی هفت‌سین چیزی کم نیست. شاید یکی از سین‌ها جایی قایم شده و یادم رفته بذارم.

زهرا خندید. بالای سفره‌ی هفت‌سین ایستاد و شروع به شمردن سین‌ها کرد. چندبار از اول شروع به شمردن کرد. نمی‌دانست سرنگ بزرگی که مادر توی بشقاب کنار سمونو گذاشته بود را جزء سین‌ها حساب کند یا نه؟

در حیاط با صدای بلند باز شد. زهرا از جا پرید. مادر از آشپزخانه بیرون آمد. پدر، آقای سرمدی پدر مریم را روی کولش گذاشته بود و به‌سختی پله‌ها را بالا می‌آمد. پشت سر آن‌ها مریم و مادرش بودند. مادر با تعجب نگاه کرد.

نشست روی صندلی و پاهایش را تاب داد: «مامان من حوصله‌ام سر رفت. پس کی دایه‌ی علی می‌آد؟» مادر لبخند زد و دستی بر سر زهرا کشید. «می‌آد دخترم عجله نکن.»

زمستان داشت تمام می‌شد، اما برف همه جا را پوشانده بود. پدر راه حیاط را تا در خانه باز می‌کرد. کوچه پر از برف بود. سفره‌ی هفت‌سین وسط اتاق پهن شده بود. همه دلشان می‌خواست دایه‌ی علی هر چه زودتر بیاید و با هم سال را تحویل کنند. زهرا لباس گلدار سبزرنگش را پوشیده بود و موهایش را بدون گریه کردن موقع شانه‌زدن مادر بسته بود و فقط منتظر دایه‌ی علی و ماهی قرمزی بود که قبول داده بود برایش بخرد.

کنار پنجره نشست و با انگشت روی بخار شیشه، شکلک‌هایی کشید. زنگ در به صدا درآمد. یک‌هو از جا پرید و رفت طرف در راهرو. «حتماً دایه‌ی علی ست مامان!»

پدر که در حیاط برف‌ها را جابه‌جا می‌کرد، در را باز کرد. مریم بود؛ دوست زهرا و دستش توی دست مادرش بود. چشمان نرگس خانم پر از اشک بود. بعد از صحبت کوتاه با پدر، پدر پارو را زمین انداخت و از چارچوب در رد شد. نرگس خانم به زهرا و مادرش که توی درگاهی در راهرو ایستاده بودند نگاهی کرد. اشک‌هایش سرازیر شد. بعد دست مریم را کشید و رفت.

«یعنی چی شده مامان؟» مادر نگران بود. زهرا را تو کشید و در را بست. به طرف آشپزخانه رفت و لیوان را پر از آب کرد. زهرا دنبالش رفت و سؤال پیچش کرد. «مامان چی شده؟ چرا بابا باعجله رفت خونه‌ی مریم‌اینا؟» مادر برگشت و دست‌های زهرا را گرفت. در چشمانش زل زد و گفت: «چیزی نیست دخترم... حتماً باز حال بابانش بد شده... خودت که می‌دونی.»

«چرا حال بابای مریم خوب نمی‌شه؟» مادر نمی‌دانست برای این سؤال چه پاسخی بدهد. بلند شد و لیوان آب را به‌طرف دهانش برد. اشک در چشمانش حلقه زده بود، اما زهرانی‌دیده. بغضش را

شارلوت عنکبوت‌ه

● یاسمن مجیدی

بچه‌خوک از سایر بچه‌خوک‌های تازه متولدشده کم‌بئیه‌تر است و مُردنش، هم برای خودش و هم برای آن‌ها، بهتر از زنده‌بودنش است.

اما فرن هشت‌ساله، سرپرستی «ویلیور»، بچه‌خوک داستان را به‌عهده گرفت و با رسیدگی‌های پیوسته و بی‌وقفه‌ی خود ثابت کرد که حتی یک بچه‌خوک ضعیف هم می‌تواند پس از پنج‌ماه مراقبت در وضعیتی مطلوب و طبیعی قرار بگیرد.

زمان فروختن ویلیور که از راه رسید،

گاهی دلت می‌خواهد چیزی را نزد خودت نگه داری؛ چیزی که از نگاه سایر آدم‌ها نه تنها ارزش نگه‌داری ندارد، بلکه در دسر هم دارد. اما تو پیش خودت فکر می‌کنی ارزش بعضی چیزها، لزوماً نه در همان زمان که بعدها آشکار می‌شود.

احتمالاً «فرن» هم آن‌روز همین فکر را می‌کرد. روزی که پدرش به‌قصد کشتن خوک ضعیف‌مزرعه‌اش از خانه خارج شد و فرن به‌دنبال پدرش دوید تا او را از این کار منصرف کند. پدر او ابداً مرد بدی نبود، فقط اعتقاد داشت آن

کتاب در فهرست ۱۰ کتاب پرمخاطب کتاب‌خانه‌ی عمومی نیویورک قرار گرفت.

شارلوت عنکبوت‌ه از نثر و ترجمه‌ای ساده و روان برخوردار است و بیش از هر چیز به مفهوم دوستی و تأثیر حضور یک دوست خوب در زندگی می‌پردازد. خواندن این کتاب در هر سنی پیشنهاد می‌شود چون انسان‌ها نه فقط در کودکی بلکه همواره و در سراسر زندگی خود به چنین دوستی‌های عمیق و تأثیرگذاری نیازمندند.

شارلوت عنکبوت‌ه

نویسنده: ای. بی. وایت

مترجم: ایمان مختار

ناشر: نشر آواز (۷۷۲۰۸۵۹۱)

قیمت: ۲۹ هزار تومان



تماشا

بی‌خیالی بعضی وقت‌ها سراغ آدم می‌آید. بعد از مدت‌ها تلاش کردن، دویدن و به در و دیوار زدن، بعد از مدت‌ها بی‌هدف ادامه‌دادن، یک‌دفعه احساس می‌کنی خسته‌ای، بریده‌ای، دیگر توانش را نداری و هیچ چیز برایت مهم نیست... به این جا که می‌رسی فقط دلت می‌خواهد تماشا کنی. برایت فرقی نمی‌کند رسیدن یا نرسیدن، آمدن یا نیامدن، ماندن یا رفتن... به این جا که می‌رسی نه دلت تنگ می‌شود نه دل خوش، نه امیدوار می‌شوی نه ناامید. به ترس‌ها می‌گویی بروند و به زندگی می‌گویی بی‌خیال! هستی هاشمی، ۱۷ ساله از ایلام

جعبه‌ی نوجوانی

جای مخصوصی برای خاطره‌ها و قشنگی‌های نوجوانی‌تان انتخاب کنید، مثلاً یک جعبه‌ی رنگ‌ووارنگ و هرچی حس خوب و چیز به‌یادماندنی و قشنگ هست، آن‌جا امن و امان نگه دارید...

گاهی وسط روز مرگی‌ها، خستگی‌ها و بی‌حوصلگی‌هایتان به آن سر بزنید. مطمئنم بدون لب‌خندان و خیال‌آسوده و جمله‌ی «پادش به‌خیر، انگار همین دیروز بود»، بر نمی‌گردید.

متینه خداوردی از تهران



تصویرگری: عطیه عرب، ۱۷ ساله از شهرری

عصر جمعه

تو به یادت هست عصر جمعه را؟
 قهقهه‌های تو و لبخند من
 پشت ایوان، نور داغ آفتاب
 شمعدانی‌های بی‌بی جان من
 عطرشان پر بود در ایوان ما
 زیر باران در حیاط خانه‌مان
 شمعدانی‌های کوچک مانده‌اند
 نیستی و عطر تو پر می‌شود
 مزه‌ی دل چسب چای داغ را
 سیب‌های کم‌نظیر باغ را
 چرخ می‌زد در میان حجره‌ها
 شاد می‌گشتند در این ماجرا
 شمعدانی‌های سرخ و صورتی
 خیس می‌گشتند هر یک نوبتی
 از همان دوران زیبا یادگار
 در حیاط خانه در فصل بهار
 نازنین حسن‌پور از تهران

خنده

تو فقط خندیدی
 حباب تنهایی من ترکید
 زهرا وطن‌دوست
 ۱۷ ساله از رشت

فعل ماضی

در خاطره‌هایم فعل‌های ماضی مضارع نمی‌شوند.
 می‌گویم چرا؟
 می‌گویند مگر او آمده؟
 متینا عروجی
 ۱۶ ساله از شهریار

شکوفه

کفش‌هایم شکوفه می‌دهند
 در کوچه‌باغ انتظار
 وقتی بوی عطر دل‌تنگی می‌پیچد
 مریم خالقی هر سینی
 ۱۷ ساله از تهران



تصویرگری: بهناز سراوانی



فرشته‌های زمینی

مین‌های این کارزار را کسی برایتان خنثی نکرده، بلکه شما فرشته‌های زمینی که مراقب همه‌ی مردم گرفتار و بیمار هستید، سپید پوشیده‌اید تا ما سیاه نشویم.
 امیرعلی سلمان‌پور
 ۱۴ ساله از تهران

سوگند پزشکی

در حالی که ما در خانه قرنطینه هستیم، شما در بیمارستان، یعنی مکانی که بیش از هر جای دیگر در معرض خطر است، به سوگند پزشکی خود، یعنی نجات بیماران عمل می‌کنید. ممنونم، ای زنان و مردان فداکار!

علیرضا عزیزی
 ۱۴ ساله از تهران

خنجر کرونا

این روزها کادر درمانی بیمارستان‌ها به سربازها در جنگ تشبیه می‌شوند؛ اما پدرم نظر دیگری دارد. می‌گوید کسی که به جنگ می‌رود، خطر کم‌تری تهدیدش می‌کند. چون در میدان جنگ دشمن مشخص است و می‌دانید در چه موقعیتی قرار دارد، اما در میدان کرونا دشمن اصلاً دیده نمی‌شود.
 پزشکان و پرستارها هر روز با ده‌ها بیمار کرونایی سروکار دارند، اما وپروس معلوم نیست کجاست و از کجا خنجر می‌زند.

محمدعلی بیاتی
 ۱۳ ساله از تهران

هیچ قدمی بردار

گاهی برای تشکر از دیگران باید کاری انجام دهیم. مثلاً وقتی پدرت برای نمره‌های خوب به تو هدیه می‌دهد، تو هم او را در آغوش می‌گیری. اما گاهی برای تشکر از دیگران نباید هیچ قدمی برداشت. نمونه‌اش همین روزها و تشکر از کادر درمانی است. آن‌ها نمی‌خواهند ما برای تشکر در آغوش بگیریمشان یا برایشان هدیه بخریم. برعکس، می‌خواهند در خانه‌هایمان بمانیم و برای تشکر از آن‌ها قدم از قدم برداریم.
 محمدصالح شیوا، ۱۴ ساله از تهران

ممنونیم؟ زنان و مردان فداکار!



عکس: حانیه غلامی از تهران

فداکاری شما

با این که نام رفتار شما فداکاری است، من نمی‌توانم خودم را جای شما بگذارم؛ چون تحمل رنج دوری از خانواده را، آن هم برای این مدت طولانی ندارم. پس باید کاری انجام بدهم که از پیش برمی‌آیم، یعنی ماندن در خانه. البته که این حرف تکراری به‌نظر می‌رسد، ولی حتماً دلیل خیلی مهمی دارد که می‌تکرار می‌شود.

امیرعلی رهنمانیا
 ۱۴ ساله از تهران

دل‌گرم شما مییم

ای فرشتگانی که به انسان‌ها زندگی دوباره می‌بخشید و آن‌ها را از بستر بیماری رها می‌سازید، شما که روزها و شب‌ها مشغول خدمت‌رسانی به مردم هستید.
 دل‌گرمی ما به شما مدافعان سلامت است. شما امید را در دل بیماران زنده نگه می‌دارید.

علی حسین‌پور
 ۱۳ ساله از تهران



گفت‌وگو با «کریس پرن»، نویسنده و کارگردان انیمیشن «خانواده‌ی ویلوبی»

همه چیز از زاویه‌ی دید یک گریه!

ترجمه‌ی سارا منصور

است. به تازگی قدش بلندتر شده، اما هیچ درکی از تغییرات بدنش و هیچ تسلطی بر احساساتش ندارد. من باید تمام این احساسات را در نوع حرکت‌های او نشان می‌دادم. کامپیوتر برایم وسیله‌ای بود که بتواند این خلاءهای حرکتی را پر کند. برای همین شیوه‌ی استفاده تیم ما از تکنیک انیمیشن کامپیوتری در این انیمیشن با آثار دیگر تا حدی متفاوت است.

خب، خیلی از سیاهی و تاریکی حرف زدیم! اما این انیمیشن قسمت‌های بامزه و جذابی هم دارد. مثلاً تمام انیمیشن پر از نخ کامواست؛ از موهای شخصیت‌ها گرفته که مادرشان با آن‌ها بافتنی می‌بافت تا بسیاری از اجزای تصویر، کاموایی‌اندا! نخ کاموا در داستان ما یک استعاره است. خانواده را رشته‌ای نامریی کنار هم نگه می‌دارد و این رشته پیونددهنده‌ی اعضای خانواده به یکدیگر است. از طرف دیگر در داستان ما گریه روایت‌گر است و گریه‌ها هم که عاشق بازی کردن با گلوله‌های بافتنی‌اند. همه‌ی این ایده‌ها انگار قطعات داستان را به هم می‌چسباند و راستش یک روز ساعت سه‌ی صبح بود که همه‌ی این ایده‌ها در کنار هم شکل گرفت و انگار اولین قطعه‌ی دومینوی این انیمیشن افتاد!



می‌خواهم دنیایی را تصویرسازی کنم که مخاطب از تماشای کمدی آن لذت ببرد. من همیشه شیفته‌ی انیمیشن دوبعدی بوده‌ام و برای همین وقتی تصمیم گرفتم داستان را از زاویه‌ی دید گریه روایت کنم، فکر کردم تکیه بر اصول اجرایی انیمیشن دوبعدی می‌تواند برایم راهنما باشد. دست‌به‌کار شدم و طراحی روی کاغذ را

والدین ویلوبی‌ها آدم‌های سیاهی نیستند؛ آن‌ها در موقعیت تاریکی قرار دارند. به نظر من، خانه‌ی خانواده‌ی ویلوبی، خانه‌ای امیدبخش است که برای مدتی در زیر تاریکی دفن شده! کشف این روشنایی از دل سیاهی، هیجان‌انگیز، مفرح و شادآور است. کمی هم درباره‌ی تکنیک این

انیمیشن حضور داشته باشد. بنابراین به این نتیجه رسیدم که داستان را از زاویه‌ی دید یک گریه روایت کنم! به این ترتیب همه چیز در ابعاد کوچک‌تر و البته بامزه‌تری گفته می‌شود. وقتی راوی فیلم یک گریه باشد، داستان در محدوده‌ی «یکی بود، یکی نبود» حرکت می‌کند. نمی‌خواستم فیلمی مستند

نویسندگان مثل «رولد دال» و «لوئیس لوری» می‌گویند که بدی وجود دارد، اتفاق می‌افتد و این شما هستید که باید بفهمید چه طور از آن موقعیت و حشتناک بیرون بیایید

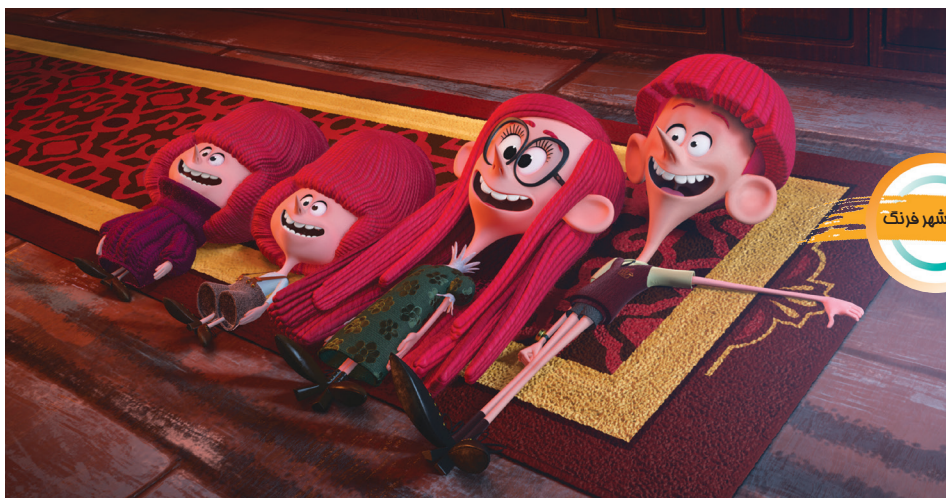


شروع کردم. در بسیاری از انیمیشن‌هایی که ساخته‌ام، کارم را با طراحی روی کاغذ شروع کرده‌ام. به نظر من انیمیشن دوبعدی، تکنیکی بسیار هنرمندانه و برایم بسیار قابل احترام است. تصویرسازی فریم‌به‌فریم روی کاغذ به شما الهام‌ها و ایده‌های ویژه‌ای درباره‌ی به تصویر کشیدن دنیایی می‌دهد که می‌خواهید داشته باشید.

وقتی برایم قطعی شد که با تکنیک انیمیشن کامپیوتری کار را اجرا کنم، چالش‌م این بود که چه طور از کامپیوتر تا حد امکان کم‌تر و کم‌تر استفاده کنم! برایم مهم بود که حرکت هر شخصیت با توجه به خصوصیات و ویژگی‌های او طراحی شود. مثلاً «جین»، شخصیت دختر خانواده که رؤیای رفتن دارد و می‌خواهد به آخر رنگین کمان برود. عاشق این ایده بودم که او هیچ‌وقت موهایش را کوتاه نمی‌کند و در استخوان‌هایش انگار باد جریان دارد. حرکت‌های او باید سنگین و کند طراحی می‌شد تا بتواند به رؤیای رهایی او وزن بیش‌تری بدهد. یا «تیم» پسر بزرگ خانواده، نوجوانی سخت‌کوش و مقاوم

انیمیشن، توضیح دهید. این انیمیشن با تکنیک سه بعدی ساخته شده، با این حال حسی از استاپ‌موشن هم در آن دیده می‌شود. وقتی به مسیری که این انیمیشن طی کرده نگاه کنید، می‌بینید که کش‌مکش زیادی بین داستان و طرح اجرایی بوده است. همان ابتدا به این نتیجه رسیدم که

بسیارم؛ می‌خواستم به مخاطبم بگویم در تاریک‌ترین لحظه‌های زندگی هم می‌توان دلیلی برای شاد بودن و خندیدن پیدا کرد. اصل مهمی هم برای خودم داشتم؛ همه چیز باید حتماً حتماً در جهت امیدبخشی باشد. برای همین تمام اجزای انیمیشن، از جمله موسیقی را در جهت رسیدن به این هدف استفاده کردم.



شهر فرهنگ

ادامه از صفحه ۱
چگونه شد که تصمیم گرفتید از این کتاب اقتباس کنید؟
سال ۲۰۱۵ میلادی، روی پروژه‌ای در کالیفرنیا کار می‌کردم. آن‌جا ملاقاتی با «لوک کارول» تهیه‌کننده داشتم. او به اقتباس از این کتاب برای انیمیشن علاقه داشت و با افرادی هم در این زمینه صحبت کرده بود. می‌توان گفت پیش از پیوستن من به این پروژه، کار تا حدی هم شروع شده بود. چیزی که مرا به این کتاب علاقه‌مند کرد، شیوه‌ی نگرش این نویسنده به ادبیات کودک و نوجوان بود. خانواده‌ی ویلوبی، طنزی متفاوت دارد؛ یک جور کمدی تلخ، سیاه، خرابکارانه و همراه با بدجنسی! روایت داستانی بامزه و خنده‌دار درباره‌ی کودکان و نوجوانانی که نیرنگ و فریب، دنیای اطرافشان را پر کرده اما می‌خواهند استقلال داشته باشند و باید برای بدست آوردن این خواسته از مشکلات و سختی‌های غیرقابل‌تصویر عبور کنند. به نظر من چالشی جذاب و سرگرم‌کننده بود و آن را پذیرفتم. به نظر من این طنز تلخی که به آن اشاره کردید، چیزی شبیه آثار «رولد دال» است. این طور نیست؟

دقیقاً! رولد دال دنیا را از زاویه‌ی نگاه کودکان و نوجوانان به تصویر می‌کشد. او در خبیث‌ترین آدم‌ها هم نکته‌های بامزه و خنده‌داری پیدا می‌کند. نویسنده‌گانی مثل رولد دال و لوئیس لوری می‌گویند که بدی وجود دارد، اتفاق می‌افتد و این شما هستید که باید بفهمید چه طور از آن موقعیت وحشتناک بیرون بیایید. به نظر من این طرز فکر، برای به کار انداختن ذهن بسیار جذاب است.

باید اعتراف کنم که انیمیشن شما تا حد زیادی مرا غافل گیر کرد. انتظار نداشتم با یک کمدی تا این حد سیاه روبه‌رو شوم. ایجاد چنین فضای سیاه و در عین حال خنده‌داری پیش از این هم تجربه شده بود. چه طور موفق شدید برای مخاطب امروزی، در این زمینه نوآوری داشته باشید؟

وقتی به فضای بصری انیمیشن فکر کردم، دیدم که نمی‌خواهم داستانم را با پیرنگی درون‌گرا، سیاه و تند و تیز بازگو کنم. از نظر من دنیا با تمام مصائب و تلخی‌هایی که دارد، باز هم سرگرم‌کننده است و روشنی‌ها و شادایی‌هایی دارد که نباید از آن غافل شد. بسیار برایم اهمیت داشت که این لحن امید و شادایی در